فهرست

[اصول/ سیره معصوم 2](#_Toc136095536)

[پیشگفتار 2](#_Toc136095537)

[سیره خدا 2](#_Toc136095538)

[مقدمه 2](#_Toc136095539)

[نکته اول 2](#_Toc136095540)

[نکته دوم 2](#_Toc136095541)

[سؤالات 3](#_Toc136095542)

[نمونه‌هایی از سیره و رفتار خداوند 4](#_Toc136095543)

[خلاصه بحث 6](#_Toc136095544)

# اصول/ سیره خدا/مقدمات

# پیشگفتار

یکی از مباحثی که در تکمیل سلسله مباحث قبل مناسب دیده شد مطرح شود، چیزی به عنوان سیره خدا در قرآن و در مقام هدایت و تشریع و تربیت دیگران است.

آنچه که تاکنون بحث کردیم عبارت بود از سیره عقلا یا سیره مردم، بعد سیره متشرعه و بعد سیره معصوم.

این سه محوری بوده است که در این سال‌ها محل بحث قرار گرفت.

# سیره خدا

اما محور اخیری که اینجا مطرح هست، سیره خدا در رفتارهای تشریعی اوست، این جور تعبیری در کلمات نیست اما به این شکل عنوان نشده است اما به حمل شایع، بحث قابل طرح است. حال عنوان را سیره بگذاریم یا عنوان زیباتری، آن را فکر کنید ما آن را سیره می‌گوییم و نامأنوس است که بگوییم سیره خدا در قرآن.

سنت به کار رفته است و گرچه سنت در قرآن در امور تکوینی به کار رفته است. عنوان را هر چه می‌خواهیم بگویید ولی عجالتاً ما می‌گوییم سیره خدا.

# مقدمه

## نکته اول

مقدمه‌ای که باید به آن پرداخت این است که نوع کار خدا و عملکرد خدا، همانطور که واضح است به دو قسم تقسیم می‌شود.

یک عمل تکوینی و یک عمل و فعل تشریعی، تعبیر به فعل هم بهتر است، فعل تکوینی خدا و فعل تشریعی خدا.

این تقسیمی است که در افعال خدا وجود دارد، افعال خدا تقسیم می‌شود به افعال تکوینی و افعال تشریعی

پس نکته اول مقدمات این است که افعال خدا به دو قسم تقسیم می‌شود؛ افعال تکوینی که خلقت عالم و آدم و عالم ظاهر و باطن و همه عوالم هست. و دوم فعل تشریعی است که تقنینات الهی و تشریعات الهی و امر و نهی‌ها و بعث و زجرهای الهی است.

## نکته دوم

اینکه افعال خداوند مثل سایرین ریشه در اوصاف و اسماء خداوند دارد و بنابراین اسماء و اوصاف الهی هم تقسیم می‌شود به اسماء و اوصاف تکوینی یعنی اسماء و اوصاف خدا با افعال تکوینی تناسب دارد، رازق و خالق و امثال اینها و اوصاف و اسمائی که با تشریعی و هدایتگری خدا تناسب دارد مثل هادی و امثال اینها که حکایت‌گر از آن پشتوانه افعال تشریعی و هدایتگری خداست.

عناوینی هم مثل مضل وجود دارد که مورد سؤال است که این ناظر به تکوین است یا اینکه تشریع هم در آن وجود دارد؟ که جای بحث دارد.

بنابر این با توجه به این دو مقدمه افعال خدا به دو قسم تقسیم می‌شود؛ تکوینی و تشریعی و از سوی دیگر اوصاف الهی هم برخی ناظر به افعال تکوینی است لذا می‌گوییم اوصاف تکوینی با یک تسامحی و بعضی از اوصاف ناظر به افعال تشریعی خداست که اوصاف معطوف به تشریع است با تسامحی می‌شود گفت اوصاف تشریع.

# سؤالات

سؤال در یک شکل کلی این است که این اوصاف و اسماء و افعال خدا از منظر فقهی می‌شود مستندی برای استنباط فقهی قرار بگیرد؟ از آن‌ها یک استفاده فقهی بکنیم و حکمی را اصطیاد و استکشاف و استخراج بکنیم؟ یا اینکه اینها هیچ ربطی به فقه ندارد؟

این سؤال به چند سؤال ریزتر تقسیم می‌شود،

۱- این اوصاف الهی اعم از اوصاف تکوینی و تشریعی، حتی اوصاف تکوینی خدا می‌تواند الهام‌دهنده یک تشریعاتی باشد؟ یا خیر؟ اوصاف و حتی افعال تکوینی خدا می‌تواند در مبانی استنباط قرار بگیرد یا خیر؟

۲- در مورد اوصاف و افعال تشریعی خداست که افعال خدا در مقام تشریع می‌تواند مبدأ احکامی قرار بگیرد یا نه؟

اگر بخواهیم سؤالات را ریز بکنیم اینجا چهار سؤال وجود دارد، چهار فرض وجود دارد و بر اساس آن چهار سؤال مطرح می‌شود؛

۱- اینکه اسماء و صفات تکوینی خدا می‌تواند الهامات فقهی داشته باشد یا خیر؟

۲- افعال تکوینی خدا می‌تواند الهامات فقهی و تشریعی داشته باشد یا نه؟

۳- اسماء و صفات تشریعی خدا می‌تواند در مبادی استنباط قرار بگیرد یا خیر؟

۴- افعال تشریعی می‌تواند در مبانی تشریع و استنباط حکم قرار بگیرد یا خیر؟

این سؤال آخر واضح‌تر است که بیشتر محل سؤال قرار می‌گیرد، آخری معنایش این است که آن نوع رفتار خدا در قرآن یا در احادیث قدسی در هدایت بشر می‌تواند یک حکمی را الهام بدهد یا خیر؟ سؤال چهارم، سؤال جاافتاده‌ای است و قبلاً بارها مطرح کرده‌ایم.

اما درعین‌حال دقیق که بشوید چهار سؤال اینجا وجود دارد و اگر جمع‌وجور کنید، دو سؤال وجود دارد که افعال و اوصاف تکوینی خدا می‌تواند الهامات حکمی و فقهی داشته باشد یا نه؟

یکی هم این است که اوصاف و اسماء و افعال تشریعی خدا و افعال در مقام هدایتگری خدا می‌تواند راهنمای استنباط فقهی قرار بگیرد یا خیر؟

سؤال:

آن تفاوت دارد ممکن است بگوییم اگر کسی در فقه بر مبنای استحسانات رفتار می‌کند می‌تواند استفاده بکند ما اینجا می‌گوییم الهامات است و این استحسانات کمک می‌کند گاهی و اما اگر آن‌ها را نپذیریم باید بگوییم در حد دلالات و ظهورات باید درست بشود، ظهورات قوی‌تری.

این یک طرح کلی است، ارزش این را دارد که یک یا چند پایان‌نامه راجع به این نوشته شود، این شکل هم کمتر مطرح شده است.

در مقدمه این سؤال اخیر، یعنی سیره و نوع رفتار خدا در هدایت دیگران، می‌تواند الهام‌دهنده یا دلیل بشود برای استنباط فقهی یا خیر؟

# نمونه‌هایی از سیره و رفتار خداوند

برای اینکه جدیت این سؤال مقداری نشان بدهیم نمونه‌هایی عرض می‌کنیم.

شاید نمونه‌اش این باشد که کسانی تلاش کرده‌اند یا نمونه‌هایی از تلاش در این زمینه وجود دارد که نوع نزول آیات و صدور این وحی از خدا در آغاز و صدر اسلام و نزول آیات، گفته شده است می‌تواند قوانینی را به ما نشان بدهد، حاوی یک قوانینی است و آن قوانین را می‌شود کپی‌برداری کرد و الان هم باید به آن توجه کرد.

عنوانی که در دوره‌های متأخر بعضی پی گرفته‌اند این است که تفسیر تنزیلی قرآن که بعضی از فضلا این را دنبال می‌کنند و راجع به آن مقالات و کتاب‌هایی هم نوشته‌اند. همین کتاب آقای بهجت‌پور که از مرحوم آیت‌الله معرفت هم الهام گرفته باشند.

و البته ریشه‌های آن سابقه دارد که ترتیب نزول چه بوده است؟ و اینکه ترتیب نزول قرآن یک امر تاریخی گذشته نیست الان هم به آن توجه بکنید می‌تواند راهنمای اقدامات شما باشد. راهنمای نوع اقدام شما در مقام تربیت و هدایت دیگران باشد.

در ساختن انسان‌ها و جامعه و امثال اینها و این سابقه داشته است، یکی از رفقا مدت‌ها قبل کل قرآن را بر اساس تنزیل جمع کرده بود.

البته به لحاظ صغروی اینکه تنزیل قرآن چه مقدار الان می‌شود به اسناد تاریخی اعتماد کرد جای بحث است، فی‌الجمله روشن است که آیات سور قصار و آن‌ها که در جزء‌های اخیر قرآن آمده است مکی هستند و در مکه نازل شده‌اند و بخش دیگر در مدینه نازل شده است و فی‌الجمله معلوم است که اینها با هم تفاوت داشته‌اند و مکی و مدنی بودن تا حد زیادی قابل تعیین است

اما بخواهیم تحقیق بکنیم و کل قرآن را با یک نقل‌های معتبر، طبق نزول تنظیم بکنیم کار سختی است به خصوص در سوره‌هایی که مفصل‌تر است و یا متوسط، یا مفصل است و مطمئن هستیم که همه‌اش پشت سر هم نازل نشده است.

گاهی آیه‌ای نازل می‌شد پیغمبر می‌فرمود این را در بقره قرار بدهید، آیه‌ای نازل می‌شد می‌فرمود در نساء قرار بدهید، این واقعیتی است که فی‌الجمله وجود داشته است.

از این جهت با توجه به اینها به لحاظ صغروی محل بحث است ولی حالا اگر کامل قابل استخراج بود و می‌شد اعتماد کرد یا کامل هم نه، فی‌الجمله می‌شود اعتماد کرد، فی‌الجمله سور مکیه با مدنیه متفاوت است. حتی آن‌ها که در مکه نازل شده‌اند در طول آن سیزده سال تقریباً می‌شود مقاطع را هم با قرائنی در درون آیات یا نقل‌های تاریخی تعیین کرد، وقت نزول به شکل نسبی و تخمینی.

درهرصورت کسانی گفته‌اند که این تنزیل در تفسیر آیات مؤثر است و حتی (این را ما می‌گوییم) و حتی می‌تواند در استنباطات فقهی و الگوبرداری مورد توجه قرار بگیرد

بنابراین، این بحث یک بحث خیلی استطرادی کمتر مورد ابتلا هم نیست، به یک معنا قابل توجه است، به ویژه اگر مقید به بحث‌های فقهی و اجتهاد فقهی نمانیم بگوییم این بحث را در اجتهادات توصیفی و تفسیر آیات قرآن حتی آنجا که بحث‌های فقهی ندارد توجه بکنیم و این را مبنا قرار بدهیم

چون بارها گفته این استنباط و اجتهاد ما منحصر نیست به اجتهادات فقهی و گزاره‌های تجویزی و فقهی، در گزاره‌های توصیفی هم ما قاعده داریم و روش و منهج داریم و استنباط و اجتهاد داریم و آن هم باید مبتنی بر اصولی باشد همین‌جور نمی‌شود گفت **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَیَطْغَی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی﴾**[[1]](#footnote-1) چه می‌خواهد بگوید باید مبتنی بر یک منهج اجتهادی باشد تا چیزی را به آن نسبت بدهیم.

مثل اینکه گزاره‌های فقهی باید مبتنی و مستند شود بر یک منهج اصولی و اجتهادی، استنباطات کلامی و اخلاقی و گزاره‌های توصیفی باید مبتنی بر یک منهج اجتهادی و متناسب با خودش باشد.

این بحثی که الان مطرح کردیم در واقع هم در فقه می‌تواند اثرگذار باشد و هم می‌تواند در تفسیر آیات و استنباطات فرافقهی هم مؤثر باشد و این سؤال مطرح بشود که نوع سخن گفتن خدا و انزال وحی و ارسال رسل می‌تواند الهام بدهد برای استنباط ما از آیات و یا افعال خداوند در مقام هدایت، به‌گونه‌ای که در تفسیر از آیات و تفسیر از رسالت مؤثر باشد؟

و بخصوص آیا می‌تواند اثر بگذارد در استنباط فقهی یا نه؟

این حرف بی‌ربطی نیست، ممکن است در آخر ببیند نمی‌توان چیزی از آن استفاده کرد ولی بالاخره جای یک سؤال جدی وجود دارد.

نمونه‌ای که برای آن عرض کردیم تفسیر تنزیلی است و ادعای این است که کیفیت نزول در تفسیر ما از آیات خیلی مؤثر است و حتی ممکن است این کیفیت نزول در برداشت‌های فقهی ما اثرگذار باشد لااقل برای اقداماتی که در مقام تبلیغ و تربیت انجام بشود.

شما می‌خواهید تبلیغ بکنید، کپی بگیرید که خدا چگونه آیات را فرستاد، چه‌جوری سخن می‌گوید؟ می‌خواهید هدایت و تربیت انجام بدهید از آن الهام بگیرید این سخت جاافتاده‌ای است و محل ابتلا و قابل طرح است احتمال و سؤالات ضعیف نیست و قابل توجه است.

فی‌الجمله هم در طول تاریخ این مسئله مورد توجه بوده است که این آیات چگونه نازل شد در چه سیاقی قرار گرفت؟ قبل و بعد این آیات از نظر نزول چه بود؟ این حتماً در فهم ما از آیه اثر می‌گذارد.

از این جهت است که در سیاق هم دو سیاق داریم، یک سیاق ترتیبی داریم که این آیه قبل و بعدش در ترتیب فعلی قرآن چیست و می‌تواند اثر بگذارد در فهم ما از آیه

و نوع دیگر از سیاق، سیاق تنزیلی است اینکه این آیه قبل و بعدش در مقام تنزیل چه بوده است و می‌تواند در فهم ما از آیه سایه بیندازد.

خود این هم یک سؤال خیلی جدی است که سیاق تنزیل و سیاق ترتیبی چقدر قابل اعتماد هستند و آنچه که تا به حال می‌گفتیم و زیاد بحث می‌شده است سیاق به معنای عام بوده است که مقصود سیاق در صدور کلام از متکلم است، منتهی در قرآن این سیاق‌ها با هم تفاوت پیدا کرده است برای اینکه یک سیاق تنزیلی داشتیم و یک سیاق ترتیبی داریم.

آن وقت اینجا سؤال می‌شود که این دو سیاق چقدر ارزش دارد

پایه این سؤال و برای پاسخ به آن مطالب دیگری وجود دارد و آن این که این ترتیب آیا مستند به خود خداست، خود خدا این‌جور فرمان داد؟ خود پیغمبر این جور دستور داد که این‌جور چیده شود، برخلاف آن شکل نزول تنظیم ترتیبی مستند به وحی است، مستند به خدا و پیغمبر و معصوم یعنی امیرالمؤمنین است یا اینکه ترتیب، ترتیب عرفی است که شکل گرفته است و آن هم مؤثر است.

سؤال:

جواب: آن هم ریزتر می‌شود به این شکل، یکی اینکه هر آیه در چه سوره‌ای باشد و یکی اینکه سوره‌ها چگونه چیده شود و اینها با هم متفاوت است و آن که الان شاید بیشتر جاافتاده باشد این است که وقوع هر آیه در هر سوره این مستند به وحی است و کجای سوره و در کدام سوره باشد در سیاقی از آیات قرار بگیرد ظاهراً این جاافتاده‌تر است استنادش به وحی و خود رسول‌خدا.

و یکی چینش سور است که این چینش سور مستند به پیغمبر یا امیرالمؤمنین است که بعضی این‌جور ادعا می‌کنند یا چنین سور این چنین پایه و ریشه‌ای ندارد.

# خلاصه بحث

پس تا اینجا چند مطلب را ذکر کردیم:

۱- تقسیم افعال خدا

۲- تقسیم اسماء و اوصاف خدا

۳- اینکه هر یک از این چهار محوری که اینجا مطرح شد می‌شود مورد سؤال قرار بگیرد و از منظر روش‌شناسی اجتهاد گفته شود اینها در مسیر استنباط و اجتهاد قرار می‌گیرند یا خیر؟

و استنباط و اجتهاد هم اعم از اجتهاد و استنباط فرا فقهی در حوزه‌های توصیفی و کلامی و اخلاقی یا اجتهاد در حوزه فقهی و استنباط احکام.

اینها تصویری از مباحث و سؤالاتی است که اینجا وجود دارد و تأکید هم شد بر اینکه اهمیت بحث طوری است که ما رگه‌های این را می‌بینیم هم در تفاسیر متقدم و هم در بعضی جریان‌های تفسیری مثل تفسیر تنزیلی و امثال اینها، لذا بحث از یک دامنه و اهمیت بالایی برخوردار می‌شود

اصول موجود ناظر به فقه است اما در اصول موجود قواعدی است که در غیر فقه هم کارآیی دارد و تنظیم ما هم همیشه این بوده است که ما در مقام نظری بایستی این‌جور تنظیم کنیم؛ قواعدی داریم برای استنباط مراد از کلام متکلم یا مولا، اعم از حوزه‌های توصیفی و تجویزی و کاری ندارد که این گزاره توصیفی است یا تجویزی، کلامی، فقهی یا اخلاقی است.

بعد قواعد خاصی داریم که در حوزه توصیفیات جاری است، یک قواعد خاصی داریم ناظر به تجویزیات و فقه است.

اصول فقه ما قواعدی است برای استنباط در حوزه فقه، احکام، منتهی حاوی بعضی از گزاره‌های مشترک است که در توصیفیات هم جاری است.

اگر بخواهیم خلاصه بکنیم در حقیقت یک مثلث داریم از قواعدی که در مقام استنباط استفاده می‌شود و مؤثر هست به این ترتیب سه قسم است

یک قواعد عامه مشترکه بین فقه و اخلاق و کلام و همه گزاره‌های مولا داریم. اینها مشترک است مثل ظهورات و…

در دامنه آن دو نوع قواعد تخصصی داریم؛ قواعدی ممهد للحکم الشرعی است که اصول است و غیر اصول از چیزهای دیگر و قواعدی که ممهد برای استنباط گزاره‌های کلامی و توصیفی از قرآن و روایات است.

این یک مثلث این‌جوری است و لذا درست این است که ما به عنوان یک علم و دانش در حوزه قواعدی که در مقام استنباط گزاره‌های کلامی و اعتقادی و غیر فقهی به کار گرفته می‌شود یک واو درست و علم مستقلی وجود داشته باشد، کم و بیش هم البته ریشه‌دار است که گاهی مفسرین به صورت جدا ذکر می‌کنند به عنوان مناهج و قواعد تفسیری که خیلی از آن‌ها در ذیل بحث‌های تفسیری قرار دارد باید بحث شود و کار شود

این همان است که ما در آن ضعف داریم در حوزه در ساخت و پرداخت این، یعنی قاعده این بود (همانطور که علم اصول فقه داریم) یک علم اصول کلام و معارف اعتقادی و توصیفی هم داشته باشیم.

این جایش خالی است به معنای نظام یافته کامل، اما به حمل شایع جایش خالی نیست بسیاری از استنباطات کلامی و اعتقادی می‌کنند مبتنی بر یک قواعدی است که آن پخش در کلمات است. اما واقعاً جای کار جدی در اینجا هست.

البته این مثلث سه ضلعی خلاصه آن طرح کلی ما هست، تفصیلات آن را اینجا و آنجا گفته‌ایم و الان ورود در آن لازم نیست.

اخیراً یکی اوصاف زیادی از خدا را تنظیم کرده است و می‌گوید بحث‌های تربیتی را می‌شود بر اساس آن تبویب و تنظیم کرد در عمق آن کار یک سؤال وجود دارد که خدا این‌جور است، ما هم در مقام هدایت و تربیت می‌توانیم از او الگو بگیریم، ما در تربیت این اوصاف را باید داشته باشیم یا این‌جور چیزی نیست؟

البته در روایات آمده است که بعضی از اوصاف منحصر در خداست، مثلاً متکبر خاص و منحصر خداست ولی این سؤال در آنجا وجود دارد و این جور استظهار و برداشت‌ها وجود دارد. مخصوصاً در بحث‌های تبلیغ و تربیت وجود دارد.

نمونه‌هایی از تفسیر تنزیلی

از قبیل اینکه اسماء و صفات الهی را مبنا قرار دهیم برای یک استظهاراتی یا الگوگیری‌ها و الهام گیرها. همه به این مسئله برمی‌گردد.

نمونه دیگر این بود که اصل تدریج که در فقه تربیت بحث کردیم یکی از ادله این بود که آیات قرآن به تدریج نازل شد و تدریج هم این‌جوری است و الان هم می‌گوید از اعتقادات شروع کنید، این را می‌شود گفت چون قرآن این‌جوری است ما هم این‌جوری عمل بکنیم؟

همان جا گفتیم نه این‌جور نمی‌شود برداشت کرد، ممکن است زمانی شما از یک بحث اخلاقی شروع بکنید بهتر بشود دین را جلو برد. ولی آیات قرآن این‌جوری بوده است آیا می‌شود گفت آن یک قاعده می‌دهد و همیشه باید آن قاعده را دنبال کرد؟

آیا آن قاعده می‌دهد برای یک چینش منطقی یا برای چینش در مقام اثرگذاری و هدایتگری عملی و تبلیغ؟

اینها سؤالاتی است که به این بحث برمی‌گردد.

در واقع امروز تا اینجا طرح مبحث چهارم در سیره کردیم، به عنوان محور چهارم،

محور اول سیره مردم یا عقلا

محور دوم سیره متشرعه و متدینان به دین بود

محور سوم سیره معصوم، یعنی پیامبر و امام بود

محور چهارم سیره خداست. یک مقدار نامأنوس است می‌شود گفت سنت خدا.

در ضمن این محورها و سؤالات چهارگانه تنظیم شد و هم این که نمونه‌هایی ارائه شد که این بحث شوخی و دم‌دستی نیست بالاخره یک اهمیتی دارد می‌تواند در مباحث مختلف مؤثر باشد.

1. - سوره علق، آیات ۶ و ۷ [↑](#footnote-ref-1)